

آموزش تلفیقی یا جداسازی شده: از نظریه پردازی تا واقعیت

روی آورد یکپارچه سازی^۱ و تلفیق^۲ افراد با ناتوانی های مختلف و افراد تیزهوش در جوامع پیشرفته تر از چند دهه قبل شروع و هرروز قوی تر شده است. طرفداران یکپارچه سازی افتخار می کنند که آن ها تعداد افرادی که در مؤسسه های شبانه روزی و یا در مدارس و کلاس های خاص زندگی می کنند را کاهش داده اند. باین حال برخی از طرفداران افراطی یکپارچه سازی تا حذف کامل همه مؤسسه های شبانه روزی، مدارس و کلاس های خاص راضی نخواهند شد. آن ها پیشنهاد می دهند که همه دانش آموزان با ناتوانی در کلاس ها و موقعیت های آموزش عمومی جای دهی شوند و تعامل بسیار بیشتری بین دانش آموزان با و بدون ناتوانی وجود داشته باشد. نقطه محوری در بحث آموزش تلفیقی، پذیرش بیانیه سالامانکا بود. در بیانیه سالامانکای یونسکو (۱۹۹۴)، مفهوم تلفیقی جایگزین مفهوم یکپارچه سازی^۳ برای توصیف فرایند آموزش غیر جداسازی شده در کلاس های درس عمومی شد. این بیانیه آموزش تلفیقی را به عنوان اصل پیشرو در آموزش دانش آموزان با نیازهای ویژه بیان کرده است و بر این اساس مدارس عمومی باید خود را با تعلیم و تربیت کودک محور منطبق سازند و نیازهای آن ها را بر آورده سازند. آموزش تلفیقی به عنوان مؤثرترین شیوه مبارزه با نگرش های جداسازی و علاوه بر آن فراهم کردن یک آموزش مؤثر برای بیشتر کودکان و بهبود کارایی و اثربخشی به صرفه برای کل نظام آموزشی است. بیانیه سالامانکا بر این عقیده است که نظام مدرسه باید به طور فعال خودش را با شرایط یادگیری تک تک افراد با نیازهای آموزشی ویژه به منظور توانمندسازی آن ها جهت تشخیص توانایی های بالقوه خود، سازش دهد.

عقیده آموزش تلفیقی باعث تحول برنامه درسی و نظام های آموزشی بسیاری از کشورها در جهان شده است. باین حال دیدگاه آموزش تلفیقی از کشوری به کشوری دیگر و حتی در درون نظام های آموزشی مشابه، متفاوت است. آموزش تلفیقی تنها به معنای جای دهی کودکان با نیازهای ویژه در مدارس عمومی نیست، بلکه همچنین به شرایطی که بتوانیم به همه کودکان به طور مؤثر آموزش دهیم، اشاره دارد؛ فرایندی که طی آن مدارس سعی می کنند پاسخگوی همه دانش آموزان باشند و در ساختار و تهیه برنامه درسی خود بازنگری کنند. هدف اصلی از این فرایند، آموزش کودکان بدون توجه به تفاوت ها، مسائل و مشکلات آن ها است. این نکته می تواند به معنای یک مدرسه برای همه در نظر گرفته شود. چنین مدرسه ای علاوه بر پذیرش همه کودکان، فردیت آن ها را نیز می پذیرد و به نیازهای آن ها پاسخ می دهد. چنین مدرسه ای جایی است که هر کودک می تواند بر اساس توانایی ها، مهارت ها و استعدادهایش تحول یابد. در نتیجه آموزش تلفیقی به طور کلی با مشارکت و یادگیری، با پذیرش تفاوت ها، در نظر گرفتن مدرسه به عنوان یک کل، با دموکراسی و جامعه در ارتباط است. در این نوع آموزش، همه صداها باید شنیده شود و تغییراتی باید در نظام مدرسه رخ دهد. آموزش تلفیقی به طور کلی با فرهنگ های مدرسه، سیاست آموزشی، و عدالت اجتماعی مرتبط است. مهم ترین تفکر این است که آموزش تلفیقی یک فرایند مستمر است و فقط یک مرحله نیست که ما بتوانیم در یک لحظه معین به آن دست یابیم.

از چشم انداز جامعه شناختی، سازش دهی نظام آموزشی با نیازهای کودکان در تطابق با درک ناتوانی به صورت مرتبط با محیط است. بر این اساس نمی توان به سادگی بر نارسایی های هوشی یا جسمانی متمرکز شد، در عوض باید به تغییراتی که در محیط شخص به منظور توانمندسازی او در جهت مشارکت در همه کنش های اجتماعی مرتبط لازم است، توجه گردد. بر این اساس، بیانیه سالامانکا روابط شخص - محیط را پوشش می دهد. این بیانیه به تفسیر مشکلات با رجوع به بافت های وسیع تر محیطی، اجتماعی و فرهنگی که در آن رخ می دهند، اشاره دارد. به همان اندازه که تمرکز فقط بر روی فرد انجام می گیرد، مشکلات یادگیری به عنوان محدودیت های فرد نیز باید نگریسته شود؛ بنابراین مشکلات یادگیری به عنوان نتیجه تعامل متقابل مجموعه ای از عوامل مربوط به بافت وسیع تر مانند برنامه درسی، سازمان مدرسه، توانایی و آمادگی معلمان برای پاسخ دهی به میزان درک و فهم متفاوت و انگیزش پایین افراد ناتوان در نظر گرفته می شود.

1. Integration

2. Inclusion

۳. در توضیح تفاوت های ظریف بین «تلفیق» و «یکپارچه سازی» باید گفت اگرچه که این دو اصطلاح برخی اوقات به جای یکدیگر به کار گرفته می شوند و تمایز بین آن ها کاملاً آشکار نیست، باین حال تفاوت هایی نیز با یکدیگر دارند. در یکپارچه سازی هدف، یکپارچه کردن شخصی است که از جریان غالب یا آموزش عمومی عقب افتاده است اما تلفیقی یعنی حق برخوردار از فرصت های برابر برای همه دانش آموزان و پایان دادن به تبعیض است.

در هر صورت برخی متخصصان به تلفیق کامل دانش آموزان با نیازهای ویژه در مدارس و کلاس‌های درس عادی و حذف کامل آموزش ویژه تأکید می‌کنند. برخی دیگر بر این باورند که معلمان خاص برای دانش آموزان با نیازهای ویژه مورد نیاز هستند، اما باید وظایف اصلی خود را در کلاس‌های درس آموزش عمومی انجام دهند. طرفداران تلفیق کامل بر این باورند که برچسب زدن افراد مضر است، آموزش ویژه مجزا، ناکارآمد است، افراد با ناتوانی باید به عنوان یک گروه اقلیت در نظر گرفته شوند، و اخلاقیات نسبت به شواهد تجربی مهم‌تر هستند. این افراد معتقدند برچسب آموزش ویژه می‌تواند موجب گردد که کودک احساس بی‌ارزشی کند. هر برچسبی معانی ضمنی منفی را با خود به همراه دارد. ناتوانی‌ها شرایطی هستند که مردم از آن اجتناب می‌کنند؛ بنابراین برچسب یک نوع ناتوانی به کودک باعث می‌شود که حرمت خود او پایین بیاید و یا باعث می‌شود که دیگران به شکل متفاوتی به او بنگرند. دیدگاه عدم برچسب تاندازه‌ای مبتنی بر این نظریه است که ناتوانی‌ها موضوع ادراکات و ارزش‌های اجتماعی هستند نه ویژگی‌های ذاتی. ناتوانی سازه‌ای است که توسط اجتماع ساخته شده است. وجود آن وابسته به تعامل اجتماعی است. بر اساس نظریه بوگدان^۱، هنگامی که ما یک شخص را نابینا می‌نامیم، دامنه‌ای از پیامدهای نامطلوب رخ می‌دهد. تعاملات ما به خاطر برچسب متفاوت خواهد بود. بدین معنا که ما فرد را در درجه اول به صورت نابینا می‌بینیم. ما گرایش داریم که هر کاری را که او می‌تواند انجام دهد یا نمی‌تواند انجام دهد در قالب نابینایی تفسیر کنیم و برچسب بر همه مسائلی که ما می‌خواهیم درباره فرد بدانیم تقدم دارد؛ بنابراین برچسب باعث می‌شود که فرد را در یک قالب کلیشه‌ای و همراه با پیش‌داوری بنگریم، زیرا هنگامی که برچسب به کار گرفته می‌شود ما تمایل داریم که همه افراد نابینا را مشابه یکدیگر و متفاوت با افراد بینای جامعه ببینیم. استدلال دیگر طرفداران تلفیق کامل این است که افراد با ناتوانی به عنوان یک گروه اقلیت هستند و نباید مشکلات آن‌ها به عنوان نتیجه ذاتی ناتوانی‌های آن‌ها در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر مشکلات افراد با ناتوانی نتیجه تبعیض و پیش‌داوری جامعه است. آن‌ها مسئله تلفیق را از چشم‌انداز اخلاقی بدون توجه به نتایج پژوهشی می‌نگرند. برای آن‌ها داده‌های تجربی در زمینه مقایسه کارآمدی تلفیق کامل در مقابل برنامه‌های جداسازی، نامربوط است. حتی اگر پژوهش‌های کامل کنترل‌شده نشان دهد که برنامه‌های جداسازی به پیامدهای اجتماعی و تحصیلی بهتر می‌انجامد، باز هم طرفداران نظریه تلفیق کامل بر زمینه‌ها و ریشه‌های اخلاقی آن تأکید می‌کنند. منطق تلفیق کامل بر ارزش‌های اخلاقی استوار است نه داده‌های پژوهشی.

در هر صورت برچسب‌ها می‌توانند تحمل افراد عادی جامعه را نسبت به افراد با ناتوانی بیشتر کند. بدین معنا که برچسب‌ها، تبیین‌ها یا توجیحاتی برای تفاوت در رفتارهای ناپخته فرد ناتوان هستند. علاوه بر این مریبان آموزش ویژه نیز بحث می‌کنند که برچسب‌ها به متخصصان کمک می‌کند که با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. در انجام پژوهش، برچسب مشخص می‌کند که مطالعه بر روی کدام‌یک از افراد انجام گیرد. مریبان همچنین تأکید می‌کنند که برچسب‌ها کمک می‌کنند که نیازهای افراد با ناتوانی مشخص گردد. در نهایت این که ما وقتی از یک مداخله استفاده می‌کنیم که همگانی نیست، به‌ناچار و به‌طور خودبه‌خودی از یک برچسب استفاده می‌کنیم و آن را برای گروه خاصی مناسب می‌دانیم؛ بنابراین برچسب‌ها بخش جدایی‌ناپذیر فعالیت‌های پیشگیرانه هستند، مگر این که فعالیت‌ها جنبه همگانی داشته باشند و برای همه کودکان بدون توجه به ویژگی‌های فردی به کار گرفته شوند.

تلفیق و یکپارچه‌سازی مربوط به همه افراد با نیازهای ویژه از جمله افراد تیزهوش و با استعداد نیز می‌شود. اگرچه از نظر تاریخی بیشتر مریبان و دست‌اندرکاران آموزشی برنامه‌ریزی آموزشی را برای دانش آموزان با ناتوانی با در نظر گرفتن متغیرها و شرایط مختلف مانند شدت ناتوانی انجام می‌دهند و از شکل‌های مختلف جای‌دهی آموزشی استفاده می‌کنند، اما تلفیق افراد با نیازهای ویژه در کلاس‌های عمومی با همسالان غیر ناتوان همچنان توسط طرفداران تلفیق به شدت تأکید می‌شود. موضوع تلفیق در اواخر قرن بیستم همچنان مورد مجادله والدین و دیگران بوده است و در قرن ۲۱ نیز ادامه دارد؛ به‌خصوص بر اساس استانداردهای بالاتری که از همه دانش آموزان انتظار می‌رود. در هر صورت نیازهای افراد با نیازهای ویژه باید به بهترین شکل برآورده شود؛ حتی اگر مجبور باشیم در موقعیت آموزشی جداسازی شده خدمات خاص را ارائه کنیم. این که نظام آموزشی برای جای‌دهی مناسب دانش آموزان با نیازهای ویژه بر اساس کدام‌یک از طرح‌های جای‌دهی بالا عمل کند، بستگی به عوامل متعددی دارد. قوانین آموزش ویژه ملزم کرده است که جای‌دهی دانش آموز با نیاز ویژه در محیط با کمترین میزان محدودیت^۲ باشد. بدین معنا که جدایی

1. Bogdan

1. Least restrictive environment (LRE)

دانش آموز با نیاز خاص از دیگر همسالان، خانه، خانواده، و جامعه باید در پایین ترین حد ممکن باشد؛ یعنی زندگی دانش آموز باید تا حد ممکن عادی باشد و مداخله باید با نیازهای فرد همسو باشد و بیشتر از حد نیاز با آزادی‌های فرد تداخل ایجاد نکند. البته اجرای این اصل به سادگی امکان پذیر نیست. مثلاً ممکن است کودکان با نیازهای ویژه در کلاس‌ها و مدارس عمومی توسط همکلاسی‌ها طرد شوند و در یادگیری مهارت‌های ضروری، شکست بخورند و بنابراین جای‌دهی آن‌ها در کلاس‌ها و مدارس روزانه خاص بهتر باشد.

از اواخر دهه ۱۹۸۰ گرایش زیادی به جای‌دهی دانش آموزان با ناتوانی در کلاس‌ها و مدارس عمومی ایجاد شده است. هرچند که یافته‌های پژوهشی و تحلیل منطقی، دیدگاه تلفیق کامل را از این لحاظ که بهترین گزینه برای همه کودکان است، به چالش کشیده شده است و در واقع برآورده ساختن نیازهای کودک مهم است نه جایی که آموزش می‌بینند باین حال هم‌اکنون در آمریکا بیشتر دانش آموزان با ناتوانی در کلاس‌های آموزش عمومی آموزش می‌بینند. بر اساس گزارش‌های گسترده، بیشتر از ۵۰ درصد کودکان و نوجوانان با نیازهای ویژه بیشتر در کلاس‌های آموزش عمومی خدمات دریافت می‌کنند. تقریباً تعداد کمی از دانش آموزان با ناتوانی خارج از کلاس‌های عمومی تحصیل می‌کنند. در کشورهای پیشرفته صدها و هزاران دانش آموز در یک مدرسه با ویژگی‌ها و توانایی‌های مختلف از کم توان و تیزهوش گرفته تا نابینا و ناشنوا و اوتیسم و ناتوان جسمی حرکتی و ... باهم و در کنار هم آموزش می‌بینند. در مدارس تلفیقی که همه گروه‌های خاص در آن حضور دارند نیازهای خاص هر فرد بر اساس برنامه آموزش فردی شده برآورده می‌شود. در چنین مدرسی دانش آموزان رسم باهم زندگی کردن در دنیای خارج از مدرسه و فخر نفروختن به خاطر برخورداری از توانایی یا استعداد خاص را یاد می‌گیرند؛ آن‌ها یاد می‌گیرند که پنج‌انگشت دست اگر مشابه و هم‌اندازه هم باشند یک عضو بی‌خاصیتی می‌شود که هیچ‌گونه کارآمدی و کارایی ندارد؛ بنابراین باید تفاوت‌ها را پذیرفت و به آن‌ها احترام گذاشت و استعداد هر فرد شناسایی و پرورش یابد. در چنین مدرسی این عقیده پرورش می‌یابد که فرد مبتلا به اوتیسم و یا تیزهوش از همان خیابان، جاده، بانک، مغازه و نانوايي استفاده می‌کند که سایر افراد جامعه از آن بهره می‌گیرند؛ بنابراین جداسازی کامل و آموزش در مراکز خاص باعث می‌شود دانش آموزان با نیازهای ویژه فقط برای همان محیط‌ها آماده شوند و در سایر محیط‌های جامعه قادر به زندگی مستقل نباشند. البته باید یادآور شد که یکپارچه‌سازی مخالف دریافت آموزش ویژه نیست بلکه معتقد است که اگر مراکز آموزش عمومی از مدرسه تا دانشگاه و سایر مراکز جامعه از امکانات لازم برخوردار نباشند مثلاً یک فرد با ناتوانی جسمانی که می‌تواند به راحتی با ویلچر از طبقات مختلف ساختمان آموزشی رفت‌وآمد کند با فراهم نشدن آسانسور و دیگر انطباق‌های محیط فیزیکی تبدیل به یک معلول اجتماعی می‌گردد.

در چنین شرایطی بسیار تأسف برانگیز است که برخی از مسئولان و دست‌اندرکاران کشورمان هنوز از راه‌اندازی **یک پارک مخصوص افراد اوتیسم** با شادمانی و غرور و افتخار سخن می‌گویند. با این شیوه وقتی افراد جامعه از کنار این پارک و مراکز خاص رد می‌شوند سعی می‌کنند بچه‌های خود را سریع‌تر از آنجا دور کنند و یا نزدیک نشوند به طوری که انگار کودکان اوتیسم دارای وپروسی هستند که به فرزندشان منتقل می‌گردد.

امروزه دیدگاه غالب این است که تلفیق یا عدم تلفیق به توانایی‌ها یا ناتوانی‌های مختلف دانش آموزان بستگی ندارد، که به شیوه‌هایی که این تفاوت‌ها توسط جامعه نگریسته شده و پردازش می‌گردند، وابسته است. در نتیجه این که جامعه به سمت تلفیق یا یکپارچه‌سازی پیش می‌رود، به قدرت افراد تأثیر گذار بر سیاست‌های آموزش و پرورش بستگی دارد؛ بنابراین اصل کمترین میزان محدودیت نباید یک شعار توخالی باشد و باعث شود از هدفمان دور شویم و دانش آموزان خاص و والدینشان را به بازی بگیریم و فریشتان دهیم تا جایی که مرسر، مرسر و پولن (۲۰۱۱) در این باره پیشنهاد دادند که به جای اصل کمترین میزان محدودیت، از عبارت "محیط با بیشترین توانمندسازی"^۱ استفاده کنیم.

دکتر عباسعلی حسین خانزاده

دانشیار روان‌شناسی دانشگاه گیلان